

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

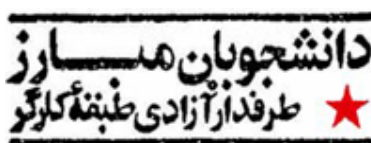
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

حمید آشوریان
۲۳ جون ۲۰۱۸



تجربه فعالیت سیاسی در تشکل دانشجویان مبارز-۶

و نگاهی به جنبش دانشجویی دهه ۱۳۵۰

شروع انقلاب و ملاحظات عمومی درباره انقلاب به طور کلی

این که انقلاب ۱۳۵۷ از چه واقعه‌ای شروع شد، کاملاً جنبه ایدئولوژیک پیدا کرده است. جمهوری اسلامی شروع آن را با توهین به خمینی و تظاهرات طلاب در دی ۱۳۵۶ می‌داند. عده‌ای هم قیام مردم تبریز در بهمن ماه [دلو] همان سال را به خاطر گستردگی و توده‌ای بودنش آغاز انقلاب می‌دانند. برخی نیروهای چپ «مبارزات خارج از محدوده» را به خاطر جنبه توده‌ای آن برجسته می‌کنند. نویسندگان و روشنفکران، شب‌های شعر در انجمن گوته و دانشگاه صنعتی را به میان می‌کشند. طبقاً با درک خاص هر کس از این وقایع، اهمیت آن‌ها کم یا زیاد می‌شود یا جنبه‌هایی از آن برجسته می‌گردد. همان گونه که هر واقعه و خبری را همین امروز افراد گوناگون به شیوه‌های متفاوت و متضادی ارزیابی می‌کنند. از اینرو شاید لازم باشد درک کلی خودم از انقلاب، رهبری انقلاب و توده‌ها را مشخص کنم تا روشن شود که شرح حوادث گذشته با چه بینشی بازگو می‌گردد:

انقلاب روندی پیچیده و ارگانیکی است که با سطح بالایی از آگاهی و تجربه توده‌ای سر و کار دارد. در روند انقلاب، گوئی توده‌ها یک دیگر را محک می‌زنند و می‌سنجند که تا چه حد می‌توانند به یک دیگر در این پروژه عظیم اعتماد کنند و مخاطره بیکاری، گرسنگی، زندان، زخمی شدن و حتی خطر مرگ را به جان بخرند. آیا همگی مصمم‌اند که این مسیر را تا آخر ببیمایند؟ منافع ناهمگون در یک مقطع زمانی آنچنان گره می‌خورد که سرنوشت هر فردی به همت دیگران بستگی پیدا می‌کند. هر مبارزه‌ای در عین حال که به افراد درگیر مبارزه نیرو می‌دهد و آن‌ها را با نواقص و ضعف‌های مبارزانشان هم آشنا می‌کند، صرفاً با به میدان آمدن افراد و مواجهه با نقاط ضعف است که ارتقاء کیفی مبارزه هم ممکن می‌شود.

نمی‌توان اهمیت مبارزات گوناگون را که در مقطع زمانی کوتاهی رخ می‌دهند، برای آینده جنبش در همان زمان حدس

زد، زیرا آینده جنبش در آن هنگام غیرقابل پیشبینی است. صرفاً با دید پسینی است که هر کسی با دید خاص خود، مراحل این مبارزات را نظم و ارتباط می‌دهد و به هر يك اولویت خاصی می‌بخشد. جنبش‌های گوناگون به ظاهر جدا از يك دیگر اتفاق می‌افتند. این مبارزات پراکنده صرف نظر از انگیزه و مطالباتی که خاص هر يك از آنهاست، نقشی آزمایشی در کل جنبش و روند انقلاب دارند تا بخش‌های دیگر جنبش بسنجند که تا کجا می‌توانند برای نبرد قطعی انقلابی روی نیروی یکدیگر حساب کنند. در دوران انقلاب، توده‌ها مجبوراند که در باره نظم آتی زندگی‌شان، اموری که تا کنون به عهده حکومتگران و طبقه حاکم می‌گذاشته‌اند، مستقلاً فکر کنند و تصمیم بگیرند. هر حرکت و هر تظاهراتی نقش ویژه خود را دارد و تجربیات آن، چه در موفقیت و چه در شکست و کاستی‌ها، از کانال‌های گوناگون و حتی دهن به دهن انتقال می‌یابد.

باید در نظر داشت که راه‌های ارتباطی آن زمان بسیار محدود بود. رژیم موفق شده بود تمام رادیوهای مخالف را که سال‌ها از خارج از کشور پخش می‌شد با روش‌های گوناگون دیپلماتیک تعطیل کند. ارتباطات تیلیفونی ناامن‌ترین وسیله ارتباطی بود. بیشتر اطلاعات یا دهن به دهن یا به صورت دستنویس تکثیر و پخش می‌شد. با توجه به سلطه ساواک، بی‌اعتمادی فرد حتی به نزدیکترین کسانش مانع بزرگی در راه ارتباط بود. با وجود تمام این محدودیت‌ها، کانال‌های ارتباطی از طریق هزاران رشته نامرئی، تصادفی، موقتی و استثنائی کار می‌کرد.

بررسی کروئولوژیک اعتراضات مردم تا پیروزی انقلاب علیه رژیم پهلوی، این را القاء می‌کند که ظاهراً حوادث سیری کاملاً خطی و صعودی و با جهش‌های کیفی پیموده‌اند. اما تا خود ۲۲ بهمن، هر روز و هر حادثه سرشار از نگرانی نسبت به آینده نامعلوم انقلاب بود. پس از هر سرکوبی، نگرانی واقعی از این بود که انقلاب تا چند دهه بعد به عقب بیفتد و در پس هر پیروزی، نگران ضد حمله رژیم و سرکوب قطعی انقلاب بودیم. آینده در نظر شرکت‌کنندگان در انقلاب ابداً چیزی مسلم، خطی و رو به پیروزی نمی‌نمود و کمتر نشانی از خوش خیالی از پیروزی زودرس مشاهده می‌شد، درست به عکس دوران جمهوری اسلامی که به دنبال هر تظاهراتی، تصور عمومی این است که رژیم به زودی سرنگون خواهد شد.

مسئله نقش رهبری در سرنگونی سلطنت

نقش رهبری در قیام ۵۷ مسئله‌ای است که هر کس بنا بر درک خاصی که از آن دارد، سیر وقایع انقلاب را به گونه‌ای خاص تفسیر و معرفی می‌کند. مثلاً بازگوئی وقایع انقلاب بر اساس این اعتقاد که خمینی انقلاب را گام به گام به پیروزی هدایت کرد با این اعتقاد که انقلاب شکست خورد و علت آن فقدان رهبری حزب کمونیست بود، تفاوت می‌کند. به یاد دارم که در آن روزها از عدم وجود يك رهبری کمونیستی در انقلاب به منظور جلوگیری از ائتلاف نیروها که در يك راستای هدفمند مورد استفاده قرار گیرد، رنج می‌بردیم. اما اکنون به نظرم می‌رسد که آنچه زیر لوای «نبود رهبری» عنوان می‌شد، در واقع مجموعه‌ای از نارسائی‌های درون جنبش است که به آن هویتی انتزاعی و مستقل داده می‌شود. این آرزوی درونی و نیاز به رهبری مافوق جنبش شبیه چیزی است که فونرباخ در رابطه با وجود خدا بیان می‌کند. او می‌گوید: «انسان توانائی، دانائی، بخشش و رأفتی را که در خود انسان واقعی به صورت محدود و ناقص وجود دارد، انتزاع کرده، به آن کمال و مطلقیت می‌بخشد و همچون صفات يك هستی انتزاعی و مافوق انسان تصور کرده، آن را می‌پرستد و در مقابل و فراتر از خود قرار می‌دهد». با درک مشابهی نارسائی‌ها و محدودیت‌ها آنچنان در دوران انقلاب برجسته می‌شود که اغلب آرزو می‌کنند ای کاش فرد یا نیروئی از بالا می‌توانست این نارسائی‌ها و محدودیت‌ها را برطرف کند و انقلاب را رهبری نماید. انقلاب اما بر ابتکارات تودمئی از پائین استوار است، این

ابتکارات توده‌ای از پائین اما نه توسط افراد منفرد بلکه از کانال تشکلهای متعدد درون جنبش می‌گذرد که از سال‌ها قبل از انقلاب به وجود آمده‌اند و توانسته‌اند در شرایط گوناگون به حیات خود ادامه دهند. آرمان‌ها، تشکلات و آگاهی حاکم بر يك انقلاب هر چند که با بروز انقلاب بر همگان آشکار می‌شود، اما این‌ها در واقع به ثمر رسیدن آن نهال‌هایی است که از سال‌ها قبل کاشته شده بودند. در انقلاب ۵۷ نه تنها در مورد جریان‌ات چپ بلکه در میان جریان‌ات مذهبی یا دیگر جریان‌ات می‌توانستیم مشاهده کنیم که چگونه فرایند رسیدن به وحدت نظر حول مسائل هر روزه انقلاب یا تشکل و سازماندهی و مبارزه آن‌ها در واقع ثمره تشکلات و کار سیاسی و فرهنگی آن‌ها طی سال‌های قبل بود. هنگام انقلاب رهبری بیشتر جنبه سمبولیک و صوری دارد. آنچه واقعاً عمل می‌کند ابتکار عمل لحظه‌ای فعالان و مبارزان شرکت‌کننده در جنبش است. اما این‌ها از صفر و ناگهان به میدان مبارزه نمی‌آیند بلکه کوله‌بار تجربیات مبارزات و آگاهی پیشین را با خود حمل می‌کنند. فرایند تصمیم‌گیری، فرایند رسیدن به وحدت نظر، توانایی سازماندهی جنبش در پراکنده‌ترین بخش‌های خود، توانایی ابتکار عمل و غیره آن چیزهایی است که از بیرون چنان به نظر می‌رسد که جریان یا طبقه‌ای واقعاً جنبش را رهبری می‌کند و این تصور زمانی شدیدتر می‌شود که فرد یا تشکلی بر فراز این جریان به طور سمبولیک و متمرکز وجود داشته باشد.

جمهوری اسلامی تمام کوشش خود را بعدها به کار برد، تا با روایت خاص خود از جریان انقلاب ۵۷ و جمع‌آوری انتخابی و هدفمند و جهت‌دار وقایع، چنین جلوه دهد که گویا خمینی از نجف و بعدها از پاریس با دادن اعلامیه‌ها و رهنمودها و سخنرانی‌ها روند انقلاب را رهبری می‌کرد. به عنوان کسی که در آن سال‌ها از نزدیک در جریان تقریباً تمام حرکت‌ها بودم باید بگویم که ذره‌ای حقیقت در این اسطوره‌ها نیست. تمام اعلامیه‌ها و رهنمودهای خمینی روزها بعد از آن که اشکال جدید مبارزه عملاً در کوچه و خیابان جاری بود، منتشر می‌شد. دقیقاً به یاد دارم که در آستانه قیام بهمن تا حوالی بعد از ظهر، ماشین‌های کمیته امام با بلندگو در خیابان‌های اطراف میدان فوزیه (امام حسین) دائماً فریاد می‌زدند که امام فرمان حمله به پادگان‌ها را نداده و اسلحه‌ها را پس دهید. یا این که، بلافاصله پس از ۱۷ شهریور [سنبله] و با شروع اعتصابات عمومی، مذهبی‌ها از این که مبدا با انتقال محور مبارزه به کارخانه‌ها و ادارات، نقش نیروهای کمونیست برجسته شود می‌گفتند که امام هنوز دستور اعتصاب نداده است. مدت‌ها بعد، پس از مذاکره مهندس بازرگان به عنوان نماینده خمینی با کارگران اعتصابی نفت وضعیت تغییر کرد. مورد دیگر، هنگام روی کار آمدن دولت نظامی از هاری، اولین بار جوانان محله‌های پائین شهر پس از ساعت ۹ شب و آغاز منع رفت و آمد شبانه در سر کوچه‌های محل جمع می‌شدند و آتشی برای بیشتر گرم شدن و نشستن دور آن می‌افروختند و با آمدن ماشین‌های ارتش و پلیس فرار می‌کردند و دوباره جمع می‌شدند و شعار می‌دادند. این شکل مبارزه شبانه به فاصله چند روز تقریباً به تمام محلات دیگر شهر سرایت کرد. بعد از گذشت روزها از همه‌گیر شدن این مبارزه، خمینی و جریان‌ات مذهبی سعی داشتند این امر را به نفع خود کانالیزه کنند و از آنجا که به نظر آن‌ها شعارها چندان مذهبی نبودند، تلاش نمودند که شعار الله اکبر را جایگزین کنند. در این رابطه، اعلامیه خمینی روزها پس از رواج سراسری این شکل مبارزه انتشار یافت. این شکل مبارزه حتی در دوره اول حکومت نظامی پس از ۱۷ شهریور غیرقابل تصور بود چرا که هنوز کسی جرأت نمی‌کرد نزد همسایه‌ها شبانه شعار دهد. شروع این شکل مبارزه در واقع رابطه تنگاتنگی با همگانی شدن جنبش دانش‌آموزی داشت و پس از ۱۳ آبان [عقرب] ابتداء توسط جوانان کم سن و سال محل و با جنگ و گریزهای شبانه ابداع و بعدها همگانی شد.

باید خاطر نشان کرد که طی بیش از یکسال، از شروع جنبش تا آذرماه [قوس] ۵۷، تنها راهپیمایی ۱۶ شهریور که جریان‌ات لیبرال و روحانیون آن را با مجوز رسمی بر پا کردند، از قبل اعلام شده بود و گرنه انواع تظاهرات دیگر همه

فاندر رهبري و بدون اعلام قبلي بود. مسأله مهم غافلگيري پولييس بود وگرنه هر حركتي هر چند هم كه بزرگ و سازماندهي شده بود توسط پولييس سركوب مي‌شد.

از ديدگاه سنتي چپ در ايران مسأله نقش رهبري در انقلاب، امري كاملاً قالي و شماتيكي است. طبق اين الگو، انقلابي «كامل و درست» است كه طبقه كارگر آن را رهبري كند و خود طبقه كارگر زير رهبري حزب كمونيست به عنوان حزب طبقه كارگر باشد. مشكل اينجاست كه چنين شمائي نه در انقلاب ۵۷ بلکه در هيچ انقلاب توده‌ئي در جهان از انقلاب كبير فرانسه تا انقلابات ۱۸۴۸، كمون پاريس، انقلابات ۱۹۰۵ و فبروري ۱۹۱۷ روسيه، انقلاب ۱۹۱۸ المان و... حتي ذره‌اي مصداق نداشته و نمي‌توانسته داشته باشد. تذكر اين نكته از اين جهت مهم است كه كساني كه با چنين ديدني به مبارزات انقلاب ۵۷ مي‌نگرند در توضيح هر نارساني كه مي‌تواند كاملاً عادي باشد، ترجيح‌بند «عدم وجود صف مستقل طبقه كارگر و نبود حزب» را تكرر مي‌كنند. و در توضيح وقايع حداكثر به كلي گويي‌هائي نظير «قدرت و مبارزات قهرمانانه طبقه كارگر» بسنده مي‌كنند. تصور اين جريانات از «انقلاب واقعي» در واقع بيشتر شبیه پوسترها و فلم‌هاي تبليغاتي مي‌ماند تا زندگي واقعي و حركت واقعي جامعه.

طبق اين تصور، جمعي كارگر خشمگين با مشت‌هاي آهنين و لباس كار روغني با پرچم سرخ، انقلاب را به پيش مي‌برند. ديدگهاي كه در نهايت به توده‌ها به مثابه پشت جبهه و هوادار حزب و نه به مثابه نيروئي مستقل، مي‌نگرد. چنين ديدگهاي نوعي بازسازي تاريخ با استناد به چند نقل قول از كلاسيك‌هاي ماركسيسم است. منابع و كتاب‌هائي هم كه در بررسي انقلابات گذشته (مثل تاريخ مختصر حزب كمونيست شوروي) مورد استناد است منابعي هستند كه خود با همين ديدگاه نگاهشده‌اند. طبيعي است كه وقتي درك از انقلاب و مبارزه طبقاتي و طبقه كارگر و نقش او در انقلاب با اين الگوها و سيستم فكري فهميده شود، نگاه چپ سنتي در مورد انقلابات واقعي، دنبال گمشده خود، يعني رهبري جنبش، حزب طبقه كارگر و حتي خود طبقه كارگر مي‌گردد. چنين ديدگهاي درباره جنبش كارگري و آگاهي طبقاتي در جنبش كمونيستي از زمان انترناسيونال دوم به بعد حاكميت بلامنازع دارد و تاريخ‌هاي جنبش‌هاي كارگري كه نوشته شده، نيز غالباً بر اساس همين ديدگاه بوده است. متأسفانه در جنبش ما نه ديدگاه رزا لوگزامبورگ حول مسأله رابطه حزب، اتحاديه‌هاي كارگري و جنبش كارگري يا رابطه مبارزه اقتصادي و سياسي، مورد بررسي جدي قرار گرفته است و نه كار عظيم ادوارد تامپسون در بررسي تاريخ جنبش كارگري انگلستان عليه درك‌هاي يك جانبه و اسطوره‌ئي حاكم در مورد خود طبقه كارگر و آگاهي طبقاتي.

ديدگاه‌هاي ليبرالي كه اساساً نقشي براي توده‌ها جز پشتيباني از چك و چانه زدن آن‌ها با رژيم حاكم و سهيم شدن خودشان در قدرت، زير لواي حكومت قانون و انتخابات آزاد قائل نيستند، هرگونه حركت مستقل توده‌ئي را به بهانه هرج و مرج و خشونت‌گراني نفي كرده، از آن‌ها به عنوان انحرافات جنبش ياد مي‌كنند.

اين برابر جالب بود كه هرچه اتوريته نيروهاي مذهبي و خميني در جنبش بيشتر و نقش نيروهاي چپ و كمونيست كم رنگ‌تر مي‌شد، طيف‌هاي گوناگون ارتجاعی يا ليبرالي با نگراني كمتر و گستردگي بيشتر به صف مخالفان مي‌پيوستند. بر اين اساس، اين كه گويي صرفاً جريانات مذهبي مسؤول جو ضدكمونيستي درون انقلاب بودند، به نظرم تنها يك وجه مسأله است زيرا ليبرال‌هاي لائيك هم شريك آن جريانات بودند. از آنجا كه جنبش بسيار راديكال بود آن‌ها ديگر نمي‌توانستند از سرعت پيشروي جنبش كه «به عرش هجوم مي‌برد» جلوگیری كنند. براي اين كه مبدا انقلاب ذره‌اي بوي كمونيسم و راديكاليسم بدهد هر جا كه مي‌توانستند سعی در تقويت رهبري خميني به عنوان رهبري بلامنازع كردند. بعدها طبق پرنسپ عمومي كه دارند به محض اين كه بوي لجن جمهوري اسلامي همه جا را فراگرفت، به جعل اين امر پرداختند كه گويي كمونيست‌ها مسؤول به قدرت رسيدن خميني بودند. جالب اينجاست كه كشورهاي غربي نيز از

ترس نفوذ کمونیست‌ها تا جائی که می‌توانستند به تقویت آلترناتیو خمینی پرداختند و بعدها کوشیدند علت این پدیده را در فرهنگ «ضد مدرنیته و سنتی» مردم ایران ارزیابی کنند.

نقش تشکیلات در انقلاب

در جریان انقلاب ۵۷ مسأله تشکیلات با تمام پیچیدگی‌هایش مطرح بود. هرچند برخی جریان‌ها دارای تشکیلات سراسری بودند جای خالی يك تشکیلات سراسری و متمرکز احساس می‌شد. تشکلهای سراسری فدائیان، مجاهدین م-ل، حزب توده، جبهه ملی و نهضت آزادی وجود داشتند اما در مقایسه با عظمت جنبش بسیار ضعیف بودند. تشکلهای روحانیت و شبکه‌های آنها نیز وجود داشت اما گستردگی جنبش بسیار از آنها فراتر بود. در کنار این‌ها تشکلات دانشجویی چه مذهبی و چه چپ نیز وجود داشت. به رغم این‌ها، مسأله نبود يك تشکیلات سراسری و متمرکز در همه جا مطرح بود. این نکته نیز مانند ضرورت رهبری که فقدان احساس می‌شد، درکی انتزاعی است که ریشه و مسائل واقعی جنبش را به نحوی مخدوش طرح می‌کند. انتظار می‌رفت تشکیلاتی باشد که دستور صادر کند و همه مردم این دستورات را اجرا کنند.

در روند انقلاب چنین تصویری کاملاً خیالی است. با فرض وجود چنین تشکیلاتی و چنین اتوریته‌ای، دیگر صحبت نه بر سر انقلاب بلکه کودتا یا حداکثر پیروزی يك نیروی خاص خواهد بود. چنین تشکیلاتی را مجاهدین پس از سال شصت داشتند و اتوریته معنوی آنها در جنبش نیز بسیار زیاد بود. تفاوت ماهوی وجود دارد بین زمانی که چند هزار نفر در يك تظاهرات خودانگیخته شرکت می‌کنند نسبت به حالتی که حتی چند میلیون آدم به فراخوان فلان حزب پاسخ می‌دهند و در میتینگ شرکت می‌کنند، زیرا در حالت اول ابتکار توده‌ای از پائین می‌جوشد حال آن که در صورت دوم فرمانبری است که حاکم است.

اما روند انقلاب و ضرورت تشکیلات را باید از زاویه دیگری نگریست. در روند انقلاب مسأله این نیست که میلیون‌ها انسان در این یا آن کمیته حزبی سازمان داده شوند و برنامه روزانه برایشان تعیین شود، بلکه مهم این است که در مقیاس وسیع، توده‌ها این ضعف یعنی عدم سازماندهی را متوجه شده و در ابعاد وسیع دست به ایجاد انواع تشکلات می‌زنند: کمیته‌های محل، کمیته‌های اعتصاب، شوراهای مختلف، کمیته‌های کمک به پیشبرد امور مستقل از بوروکراسی دولتی، جمع‌های ارتباطی برای شرکت در تظاهرات، جمع‌های کمک‌رسانی به اهالی و غیره.

اما به خصوص در شرایط انقلاب رهنمودهایی مانند «توده‌ها خود را متشکل کنید» فقط يك موعظه تو خالی باقی می‌ماند. اتفاقاً در چنین دورانی ایجاد تشکیلات توده‌ای چپ از هر زمان دیگر سخت‌تر است هر چند که ضرورت آن بر همگان آشکار باشد. تا آنجائی که من شاهدش بودم تشکلهای گوناگون سیاسی یا غیرسیاسی قبل از انقلاب هستند که نقش تازه‌ای به عهده می‌گیرند و کارائی خود را در انقلاب نشان می‌دهند. در آن لحظه است که با تمام وجود کم‌کاری‌های دوران قبل از شروع جنبش را می‌توان حس کرد. در حالی که نیروهای مذهبی به سرعت دست به ایجاد محافل و مجامع متعدد می‌زدند و مراسم و بحث‌ها و آموزش و کارهایشان را به خوبی پیش می‌بردند و می‌توانستند به سرعت به تبلیغ و جذب نیرو بپردازند، ما جریان‌ها کمونیستی حتی در همان مقیاس کوچک‌تر با مشکلات متعددی روبه‌رو بودیم. با وجود این که نیروهای منفرد زیادی تمایل به فعالیت با نیروهای کمونیستی داشتند، امکان سازماندهی ما با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو بود:

نخست این که رعایت ضروری و حیاتی مسائل امنیتی در برپائی تشکلهای و محافل باز و بزرگتر عاملی کند کننده است. خطرات و عواقب عدم رعایت مسائل امنیتی برای جریان‌ها کمونیستی همواره و حتی در اوج جنبش کاملاً جدی است و

نمی‌توان به بهانه ضرورت رشد آن را دست کم گرفت. نه می‌توان روی سرنگونی رژیم حاکم شرطبندی کرد و نه می‌توان به رژیم بعدی اعتماد کرد. برای ما نیز که در جنبش دانشجویی کاملاً متشکل بودیم، سازماندهی نیروهای فراوانی که تمایل به مبارزه در کنار ما داشتند، تقریباً صفر بود. به نظرم تنها حساسیت زیاد و لازم ما در رعایت مسائل امنیتی، مانع اصلی این امر نبود، بلکه در دیدگاه ما چنین ضرورتی حس نمی‌شد و نوعی غافلگیری ما را همچون موارد دیگر فلج کرده بود.

دیگر این که برای نیروهائی که چشم‌انداز کسب قدرت نزدیک است یا آلترناتیو آن‌ها نیاز چندانی به واژگونی ریشه‌نی نظام موجود ندارد، چشم‌اندازها و مطالبات ملموس و وظایف بلاواسطه عملی مشخص است. در چنین شرایطی نفس کارائی عملی و مشاهده سریع نتایج کار به رشد و گسترش آن‌ها شتاب می‌بخشد، حال آن که وضع در چشم‌انداز تشکلهای کمونیستی چنین نیست.

این تصور عموماً جا افتاده است که گویا وجود يك تشکل عظیم و سراسری لازمه پیروزی انقلاب است. شاید کمون پاریس بهترین نمونه علیه چنین دیدگاهی باشد. تشکلهای ژاکوبین‌ها، آنارشیست‌ها و بین‌الملل اول ناگهان تغییر ماهیت دادند و کمون را به ارمغان آوردند.

مهم متشکل بودن گروه‌های گوناگون است که توانائی کار هدفمند موضعی را داشته باشند. آنچه مهم است وجود این پایه‌های متشکل است و گر نه توده اتمیزه و افراد منفرد حداکثر يك شورش را پیش می‌برند و نه يك حرکت پیگیر و انقلاب را. این امر چه در تظاهرات موضعی و چه در افشاگری‌ها، چه در جنگ و گریزهای خیابانی و محله‌ای و چه در اعتصابات یا بعداً در پیدایش شوراها و کمیته‌های محلات و کارخانه ... نقش بسیار مهمی داشت و گر نه هیچ رهبری نمی‌تواند چیزی را از بالا سازماندهی کند و در هر لحظه درباره همه چیز تصمیم بگیرد. در دوران انقلاب گروه‌های دانشجویی و به خصوص گروه‌های فراوان مذهبی نقش بسیار مهمی در ادامه‌کاری داشتند. به نظرم اغلب مسأله تشکیلات کاملاً انتزاعی و مستقل از تئوری طرح می‌گردد. مسأله اساسی صرف تشکیلات نیست، بلکه ایدئولوژی و پاسخ داشتن است، یعنی آموزش و سازماندهی آینده جامعه. یعنی تشکیلات نه صرفاً به عنوان عامل مبارزه بلکه باید ضامن ادامه‌کاری و اداره جامعه آتی نیز باشد. نکته‌ای که از دور در مورد نیروهای مذهبی برایم عجیب بود، توانائی سازماندهی گسترده و آموزش بالنسبه سریع و سیستماتیک بود که برای نیروهای تازه جذب شده انجام می‌گرفت.

ادامه دارد